

## سفر صلح به سرزمین آفتاب

- ۵ -

### ۳۰ مهر - ترن سریع السیر کیوتو - توکیو

تعدادی از شرکت کنندگان در کنفرانس جهانی مذهب و صلح دعوت شده بودند تا در مراسم دعای بودایی برای صلح در توکیو شرکت کنند ما سه تن هم جزو آن عده بودیم .  
صبح زود با نظم معمول کنفرانس ، ما را از هتل به ایستگاه ترن سریع السیر آوردند این ترن سریع السیرترین ترن دنیاست . فضای وسیع آن باموکت کف پوشی شده صندلیهای آن چرخان است . ژاپنیها دورمان را گرفته بودند و با کنجکاوای ما را نگاه می کردند . مجال تفکر در باره کنفرانس کم داشتم ولی در این ترن سریع السیر شاید بد نباشد که بسرعت به چند نکته اشاره کنم .

نخستین مسأله ضعف نمایندگان کشورهای اسلامی بود ، اکثر اینان دانشمند بودند و استاد دانشگاه، گروهی هم دیپلمات سابق و سیاستمدار و برخی هم کسانی که در زمینه فکری علمی نداشتند . نمیدانم در این ماجرا مقصر کیست ؟ آیا هستند کسانی که شایسته دعوت شدن باین گونه کنگرهها هستند و شناخته نشده اند ؟ آیا سازمانهای مذهبی کشورهای اسلامی توجه به تربیت چنین افرادی دارند ؟ یا شاید هنوز اسلام خود را آماده برای گفت و شنود با سایر ادیان در سطح مسائل امروزی نمی بینند . باید بگویم که فقط عیسویان و یهودیان را در این زمینه آماده دیدم و سایر نمایندگان نیز چندان پیشرو و متفکر نبودند .

دومین مسأله مسأله لباس بود . روز اول و دوم آنانکه لباس های خاص مذهبی برتن داشتند مورد توجه همه بودند ولی کم کم از ابهت و جلالشان کاسته شد زیرا همه بآن قیافهها عادت کردند و صاحبان لباس هم هیچ نگفتند . روزهای آخر تنها مانده بودند و نمیدانم چرا از دیدارشان غمی بردلم نشست . شاید دیگر وقت آن گذشته که اعتقادات مذهبی بالبسه ظاهری توأم باشد .

مسأله سوم کم بودن زنان در کنگره بود که چندین بار هم بآن اشاره شد من فکر می کردم که می بایست چند تارکة دنیائی در این مجلس دیده شوند . از خود ژاپن هم حتی يك زن شرکت نکرده بود .

مسأله چهارم کم بودن جوانان بود اکثر شرکت کنندگان سنشان از چهل سال بیلا بود در حالیکه از مسائلی بحث در میان بود که مربوط به جوانان بین پانزده و بیست و پنج میشد . جوانانی که به بزرگترها اعتراض فراوان دارند و آنان را مقصر بسیاری از دردهای اجتماعی امروز می دانند .

ترن به سرعت می گذشت مقداری پسته بر ایمن باقی مانده بود. فکر کردم که به همسفران تعارف کنم پسته ها همه خندان بود. جمبه را باغور به دستم گرفتم و راه افتادم. با اولین دستی که در جمبه رفت تمام پسته ها که به زورق چسبیده شده بود بر آمد و فرو افتاد بالاخره هر کسی سهم خود را همراه با زورق چسبیده با آن خورد و لبخندی تحویل داد. نمی دانم چرا فکر درستی برای بسته بندی پسته در ایران نمی شود.

راه بسیار زیبایی بود کوه فوجی (۱) همچون مثنی از زمین گره کرده بیاد دماوندند انداخت. دریا از طرفی دیگر با رنگ آبی تیره خود میدرخشید و سبزی و خرمی همه جا را فرا گرفته بود. نهار آوردند و آن عبارت بود از يك بسته كوچك زورق پیچیده که چندان خوشمزه هم نبود. گیاه خواران شك کردند و گرسنگی را ترجیح دادند. ساعت يك به توکیو رسیدیم و به هتل امپریال راهنمایی شدیم. در اتوبوس یادآوری کردند که هتل امپریال از گرانترین هتل های دنیاست و شبی ۳۵ دلار بهای هر اتاق است. اعضای کنگره يك شب و يك شام و يك صبحانه میهمان سازمان مذهبی ریشوکوسی کای (۲) بود و تأکید شد که پول لباسشویی و اتو به عهده خود میهمانان است. با ترس و لرز از باری باین گرانی به این هتل زیبا قدم گذاشتیم کلید اتاق و کوبین غذای خود را گرفتیم پنج دقیقه پس از پیاده شدن از اتوبوس در اتاق خود بودیم. . . چه اتاقی! تالار بزرگ شامل اتاق خواب و نشیمن و تلویزیون رنگی اتوماتیک و تمام وسائل راحتی. بسیاری از اهل ادیان از این جاه و جلال و تجمل شکایت داشتند و می گفتند این جاه و جلال برای ما که دم از دفاع فقرا و فریاد برای مساوات و عدالت میزنیم و مشعلدار حق گرسنه برای سرمایه دار هستیم بسیار بی مورد است. این احساس وقتی در من پیدا شد که از پله های سرخ رنگ تالار رنگین کمان بالا رفتم و در آن نیمروز ناگاه تمام شهر عظیم توکیو را زیر پای خود یافتم. صدائی از درون خود میشنیدم که می گفت: چرا؟ چرا؟ این چراها هر روز مطرح میشود بعضی جواب داده میشود و بعضی فراموش میگردد و بعضی دیگر مثل خار باقی میماند و بقلب فرو می رود. از راهروهای نرم اسفنجی گذشتیم و از یکی از بیست آسانسور برای پائین آمدن استفاده کردیم و دکتر زریاب را یافتم که منتظرمان بود.

عصر زیبایی بود بشهر رفتیم. مدتها بود چکمه خوبی لازم داشتم که خریدم. پالتوهای متعددی نیز پوشیدم که همه لباده وار دراز بودند با چشم تمسخر با آنها نگرستم و گفته نیمه انگلیسی دخترک را که میگفت بزودی مد خواهد شد نشنیده گرفتم. بعد از شام باز به خیابان آمدیم هر سه ما خیابان گردی را دوست داریم، پیاده رفتن در خیابانهای شهرهای بزرگ را میتوان نوعی جامعه شناسی خیابانی تلقی کرد. نگاهها، لباسها، رفتارها، نژادها، برخوردها و روابط میان افراد را میتوان ناخود آگاه ضبط کرد. از خیابانهای بسیار بزرگ به خیابانهای نورانی کوچکتتر رفتیم خیابانی بود بسیار طولانی در اطراف آن چراغهای الوان

و رستورانهای کوچک، مملو از مردان تنها یا گروه مردان که با هم می‌گفتند و میخندیدند و راه میرفتند. در مدخل رستورانها خانمهای کیمونو پوش مردان را بدرقه میکردند و با تعظیم و احترام روانه مساختند و باز بداخل برمیگشتند. بسیاری از اینها زیبا بودند و بسیاری هم زشت بعضی جوان و بعضی پیر. البته شاید تعریف من از زیبایی با زیبایی شناسی ژاپنی تطبیق نکند. می‌رفتیم و نگاه میکردیم که این جامعه چه سنتهای متفاوت وارزشهای دیگری دارد. بالاخره به خیابان بزرگ رسیدیم. دیر وقت بود و خیابانها روشن و خلوت و بی‌حد تمیز. باز می‌دیدیم دخترانی را که جلومی‌دوند و تا کسی صدا میزند و در آن را باز می‌کنند و کیف مصاحب خود را در داخل تا کسی تحویل میدهند و تعظیم کنان تاهنگام حرکت می‌ایستند و سپس برستوران باز میگردند. ما هم آهسته به هتل بازگشتیم.

### اول آبان - هتل امپریال

امروز روز عجیبی بود طبق سنت این سفر هفت صبح از خواب بیدارم کردند. اول سراغ اطلاعات هتل رفتیم و سفارش تعویض اطاق دادیم چون مهمانی تا عصر بیشتر نیست و گرانی اطاق برای معلم جماعت سنگین است. باطاق پانزده دلاری نقل مکان کردیم متأسفانه دکتر ذریاب تا بفکر تعویض افتاد اطاقهای ارزان قیمت همه پر شده بود ایشان هم این امر را توفیق جبری تلقی فرمودند. سوار اتوبوس شدیم و بطرف ریشوکوسی کای روانه گردیدیم برای برگزاری دعای صلح. در بین راه خانم رهنما توضیحات بسیار جالبی داد. همه ساختمانهای بلند شهر ضد زلزله هستند و اجازه آویختن لوستر از سقف بکسی داده نمیشود. قسمتی طولانی از خیابانها آهن پوشی شده است معلوم شد در زیر مشغول ساختمان و گسترش مترو هستند و روکشهای آهنی برای اینست که در امر عبور و مرور وقفه‌ای حاصل نشود. بیاد قله سنگها و چاله‌های خیابان پانزدهم غرب یوسف آباد افتادم. . . .

قصر امپراطور را از دور دیدم بسبب پادگوائ ژاپنی ساخته شده و یکسال قبل آماده گشته است. دخترک رهنما میگفت که قصر امپراطور در زمان جنگ از میان رفت و امپراطور گفته بوده است که صبر میکنم تا مردم ژاپن باسایش برسند و بعد فکر قصر نو میکنم.

این قصر در پارک بسیار زیبایی قرار دارد که دور آن تمام خندق است و دوبار درسال برای اعیاد بزرگ میتوان داخل آن شد. باز همان دختر میگفت که پدر بزرگ امپراطور فعلی درسال ۱۸۶۸ پایتخت ژاپن را از کیوتو به توکیو منتقل کرده است. او مردی روشن فکر و اصلاح طلب بود نظام فئودالی را در ژاپن منسوخ کرد و بدین جهت او را « پدر ژاپن جدید » نام داده‌اند و روز تولدش از بزرگترین جشن‌های ملی است.

پس از نیم ساعت به ریشوکوسی کای رسیدیم. اهل مذاهب با لباسهای الوان و گوناگون از اتوبوسها پیاده شدند و بسوی عمارات برآه افتادیم. ساختمانی بود مدور در کنار مدخل آن دوردیف کودکان ژاپنی ایستاده بودند. لباسهای رسمی محلی برتن و کلاههای بلند طلائی بر سر و رنگ سفیدی بر صورت و سرخی بر لب و چهار خط سیاه بر پیشانی داشتند. نیم

تعلیم کنان از آنان گذشتیم و بدوصف از مردان رسیدیم که با جامه‌های سیاه ایستاده بودند و با شور و نشاط کف میزدند. لبخند زنان دست تکان دادیم و وارد تالار بزرگ شدیم. مجسمه ساده ایستاده بودا در انتهای تالار در نوعی محراب نمودار گردید. همه‌های عظیم در تالار طنین افکن بود بیش از پانصد نفر زن و مرد دوزانو برصندلی نشسته بودند و جزوه‌ای در دست داشتند و آن را میخواندند ما نفهمیدیم که چه می‌گفتند ولی موسیقی و گفتارشان چنان زیبا و محکم بود که همه بلرزه درآمدیم و تحت تأثیر قرار گرفتیم. آنان مشغول کار خود بودند و بما ابداً نگاه نکردند.

از معبد خارج شدیم و بسوی عمارتی دیگر روان گردیدیم. دوطرف خیابان انبوه جمعیت ایستاده بود نمیدانستیم به کجا میرویم ولی همه دست میدادند و سلام میکردند و درود میفرستادند ما هم متقابلاً پاسخ میدادیم. گویا فراموش کردم که بگویم ریشو کوسی کای چیست سازمانی مذهبی است که رئیس آن شخصی است بنام نیوانو (۱) این سازمان مذهبی در سال ۱۹۳۸ تأسیس شده و در همین مدت کوتاه چندین میلیون پیرو وده‌ها معبد و چندین بیمارستان و مؤسسات مددکاری اجتماعی بوجود آورده و یکی از بزرگترین هدف‌های آن کمک به جوانان است. هدف این سازمان اینست که مذهب بودائی را با چهره‌ای نوین ب مردم خصوصاً به نسل جوان عرضه کند بهمین مناسبت گروه‌های مختلف هنری و ورزشی و علمی برای جوانان تشکیل شده است. در میان احساسات مردم میرفتیم تا به تالار قومون (۲) رسیدیم. پائین پلکانش پرزیدنت نیوانو با چهره‌ای گشاده از ما استقبال کرد با متر و پلیتن (۳) لنینگراد که همواره صلیب مرصعش جلب نظر میکرد همراه شدم و وارد شدیم. این تالار در اوایل ۱۹۷۰ پایان یافته و از آخرین روشهای معماری و پخش صدا و انعکاس صوت و نور در آن استفاده شده است. پنج هزار نفر در آن جای میگیرند و بزرگترین تالار اجتماع در ژاپن محسوب میشود. نمیدانستم بکدام طرف نگاه کنم بی حد زیبا و آراسته بود و غیر از ما صد نفر که میهمانان اصلی بودیم حدود چهار هزار نفر مرد وزن ژاپنی ایستاده بودند و کف میزدند. پرده نقاشی که بر روی صحنه اصلی آویزان بود کنار رفت و بر نامه هنری شروع شد. این پرده زمینه‌ای سبز داشت و زنجیرهای طلائی بر آن دوخته شده بود و در میانش خورشیدی با اشعاش نمودار بود هزار و هشتصد و هشتاد و هفت نفر در بافتن این پرده نفیس عظیم شرکت داشته‌اند و صد و پنجاه نخ مختلف در آن بکار رفته است. طول آن سی و پنج متر و نیم و عرض آن یازده متر و نیم و وزنش دو تن و نیم میباشد.

نمایشی که برای ما تدارک دیده بودند يك باله مدرن بود در حالیکه فکر میکردم «پس ارکستر کجاست» قسمتی از زمین جلوی صحنه باز شد و يك گروه ارکستر دویست نفری نشسته از زیر زمین ظاهر گشت. صد دختر بصورت کبوترهای سفید بنشانه صلح و صد پسر

Fumon Hall (۲) President Niwono (۱)

Metropolitoin (۳) یکی از درجات کلیسائی ارتدکس.

با لباسهای آتشین و بیرقهای افراشته به نشانه جنگ میان ملل برقص درآمدند .  
 من برنامه‌های هنری بزرگ زیاد دیده‌ام ولی حرکات موزون این دویست نفر ومعنائی  
 که از هر حرکت آنان پدیدار میگشت بنظر من بی نظیر آمد .

پس از اتمام برنامه چراغهای بزرگ تالار روشن شد دیدیم از دو طرف جوانان ژاپنی  
 در حالیکه پرچم‌های ممالک شرکت کننده در کنفرانس را حمل میکردند با موزیک قوی از  
 پله‌های برقی بطرف صحنه رفتند و در کنار هم ایستادند و در جلوی آنان تعدادی صندلی خالی  
 قرار داشت . از بهت زدگی برنامه هنری هنوز خارج نشده بودم که شنیدم که از نمایندگان  
 میخواهند که برای اجرای دعای صلح بر روی صحنه بروند و بر روی آن صندلی ها قرار  
 بگیرند . متعجب از جای بلند شدیم و در میان صدای آهنگ قوی که نواخته میشد بطرف  
 صحنه رفتیم و در میان کف زدن شدید بر جای خود نشستیم چند تن از طرف کلیه نمایندگان  
 مذاهب مختلف سخنرانی کردند و پس از پایان این مراسم کودکان ژاپنی با گردن بندهای  
 بسیار زیبا که از کاغذ مخصوصی بصورت کبوتر صلح درست شده بود وارد شدند و برگردن  
 هر یک از ما یکی آویختند . برنامه تمام شد و بلند شدیم مردم برای ما دست می‌زدند و ما  
 از میان شور و احساس آنان گذشتیم که به نهارخانه برویم . حالت همبستگی عجیبی بهمه‌دست  
 داده بود . چشم افتاد برهبر ارکستر که دوقطره اشک از چشمانش جاری بود مردان و زنان  
 همه همین حال را داشتند . نمیدانم چگونه گریه‌ای بود خوشحالی و تأثر و امید . . . میان  
 مردم که رسیدیم صف منظم آنان شکست ناگه دیدیم که در میان موجی از انسانها قرار گرفته‌ایم  
 که ما را بر روی دست می‌برند آنقدر دست دادم که احساس کردم که دیگر دستی ندارم .  
 نماینده واتیکان که در کنارم قرار گرفته بود فریاد برآورد که درست مثل این است که  
 همه ما از قدیسن هستیم . در همین اثنا چشمم به دکتر زریاب افتاد که دستشان از دو طرف  
 بسوی مردم بود که می‌فشرده و می‌بوسیدند درست مثل پاپ اعظم . . . بهر حال راهنمایان  
 ما را از میان این جمیع بیرون کشیدند و گرنه ساعتها آنجا مانده بودیم و فشرده دستها  
 تمامی نداشت .

سکوت نهارخوری و سفره بسیار زیبا صحنه را سخت عوض کرد جای بسبک ژاپنی  
 خوردیم و در کوبیدن برنج که يك سنت ژاپنی است شرکت کردیم و با مهمانداران و زعمای  
 این فرقه از نزدیک آشنا شدیم . البته همه سخت خسته بودیم در پایان پس از تشکر بهر يك  
 از ما يك تسبیح چوبی مخصوص بودائی و مقداری کتاب و مجله هدیه دادند . بهتل باگشتیم  
 اندیشه‌های گوناگون در ذهنم گردش میکرد . بر خورد با ارزشهای جدید ، خود را دردنیائی  
 ناآشنا یافتن ، احساسات عمیق ژاپنی ، سادگی و بی‌آلایشی مردم ، مسأله نزدیک کردن بودا  
 خلاصه آنکه طوفانی در دل و مغزم ایجاد شده بود .

با این کیفیت برنامه‌های رسمی که برای ما پیش بینی شده بود تمام شد و اکنون ما  
 دیگر از قید کنفرانس و دعوت های مختلف آزاد گشته‌ایم و باید برای بیست ساعتی که  
 باقی مانده برای خود برنامه‌ای ترتیب دهیم . فکر کردیم اولین وظیفه ما دیدار از دوست  
 دیرین آقای نورالدین کیا سفیر کبیر و خانمشان است ایشان را ما از کانادا میشناختیم . در  
 زمان سفارت ایشان در کانادا بود که با کمک ایشان کرسی مطالعات ایران شناسی در دانشگاه  
 مک کیل ایجاد شد و ما از سال ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۷ بانجا رفتیم . تلفن کردیم و بسوی سفارت روان  
 شدیم . بسیار محبت کردند و در باره ژاپن و مردم آن صحبت‌های طولانی رفت . **نا تمام**